

قال رسول الله (ص): إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ<sup>۱۰</sup>

حزن و تفکر از مقامات اولیاست: «از مقام‌های مصطفی - علیه السلام - یکی فکر بود و یکی حزن. عایشه گفت: مصطفی پیوسته با فکر بودی، و پیوسته حزن تمام داشتی.» «کان رسول الله (ص): دائم الفکر طویل الحزن.»<sup>۱۱</sup> علی (ع) می‌فرماید: «مومن شاداش در چهره و اندوهش در درون قلب اوست.»<sup>۱۲</sup>

- اندوه در مذاق عارفان:

«هر دل که اندر آن اندوه نباشد، خراب شود، همچون سرایی که اندرو ساکن نباشد.»<sup>۱۳</sup>  
 «گویند خدای عزّ و جلّ وحی کرد به آدم، که یا آدم، تو فرزندان را رنج و اندوه میراث گذاشتی.»  
 «حزن از اوصاف اهل سلوک باشد.» - «خدای تعالی، دل اندوهگنان دوست دارد.»

«اندوه عارفان رو به افزونی است: «و هرگز هیچکس حسن بصری را ندیدی، مگر پنداشتی که به نویی، وی را مصیبتی افتاده است.» اندوه انیس و مقیم دل‌های عارفان است: «نفیس‌ترین چیزها که بنده اندر صحیفت خویش یابد از نیکویی‌ها، اندوه بود.»<sup>۱۴</sup>

نمودهای غم در متون نظم و نثر فارسی:

- غم نان و اندوه روزی: از مسایل اساسی زندگی مردم غم نان و گذران زندگی روزمره بوده است. سنایی دغدغه روزی و نگرانی نان زندگی را درمکاتیب خود اینگونه بیان می‌کند: «اینک مدت چهارماه است تا این عارضه عسر سیاه روی گونه من زرد کرده است، اگر خواهد که سر من سبز بماند و سینه خاسدان من کیود گردد، به سپیدی آرد مرا میزبانی کند.»<sup>۱۵</sup>

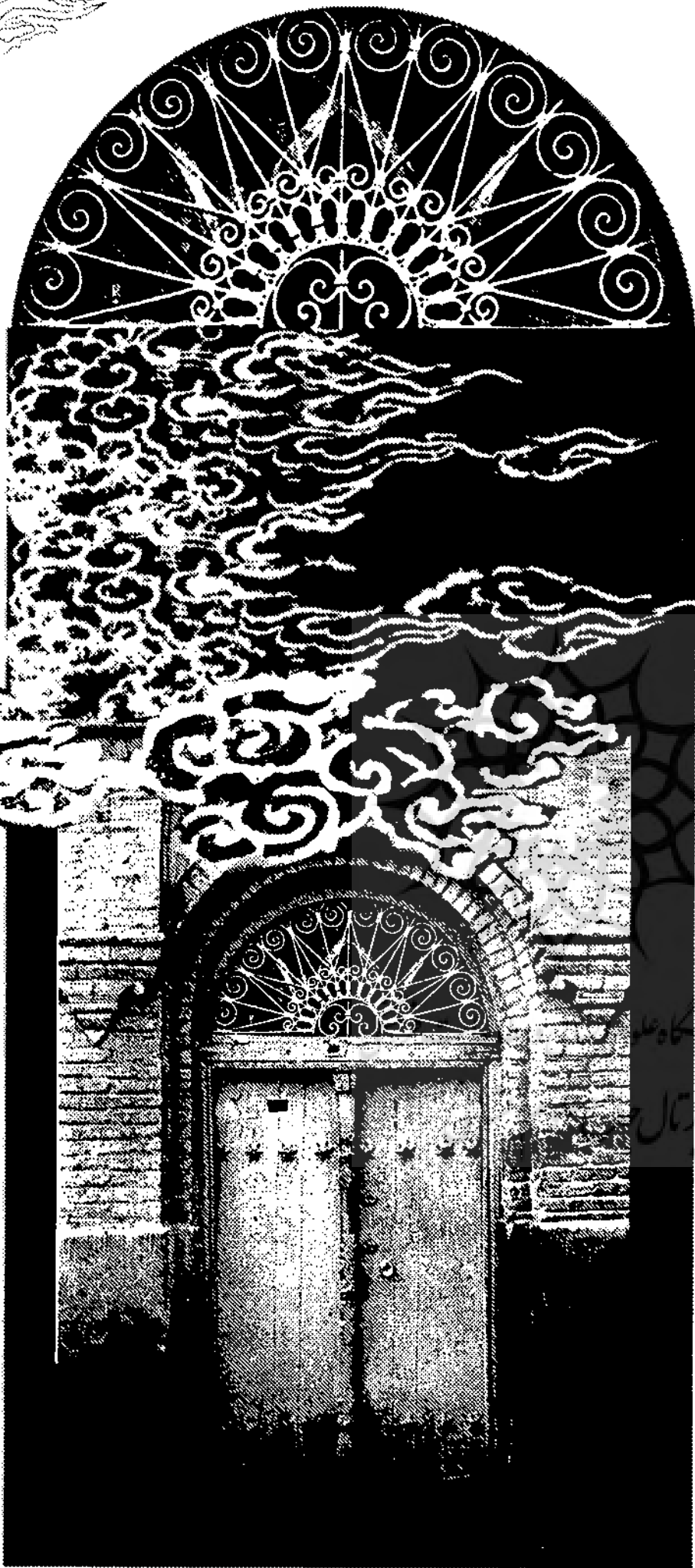
سعدی در گلستان در همین مورد می‌گوید:

غم فرزند و نان و جامه و قوت

بازت آرد ز سیر در ملکوت



## مقدمه ای بر غم در ادبیات فارسی



همه روز اتفاق می‌سازم

که به شب با خدای پردازم

شب چو عقد نماز می‌بندم

چه خورد بامداد فرزندانم

- داغ فرزند از مضامین اندوهبار ادب غنائی: «از

میان نوایب روزگار هیچ مصیبتی همپا به داغ مرگ فرزند

نیست. شعرا نیز همچون دیگر مردم از گزند این ماتم

ایمن نیستند. افسوس و حسرت خاقانی که پس از

بازگشت از دومین سفر خود به مکه خرمن هستی‌اش به

آتش هجران پسر می‌سوزد، بسیار عمیق است. او

هیچیک از آلام زندگی خود را به بزرگی مصیبت جدایی

فرزندش رشید نمی‌داند:

گرچه بسیار غم آمد دل خاقانی را

هیچ غم در غم هجران پسر می‌نرسد

- غم دختر داشتن و اظهار ملال و دل‌تنگی از آن

درباورهای عامه: غم دختر داشتن را شاعران و ادبا با

توجه به باورهای عامه با نشاط و ابراز شادی از مرگ

فرزند، فراموش می‌کنند و به خود آرامش می‌دهند. به

عنوان نمونه خاقانی از مرگ دختر نوزادش اظهار

خرسندی می‌کند و می‌گوید:

مرا به زانم دختر غمی رسید که آن

نه بر دل من و نی بر ضمیر کس بگذشت

چو دختر آنده من دید سخت صوفی وار

سه روز عده عالم بداشت پس بگذشت ۱۶

(دیوان - ص ۸۲۵)

- غم هم‌نوع: در نظر سعدی و مکتب عرفان

اجتماعی او، کسی که غم هم‌نوع نخورد، خودپسندی

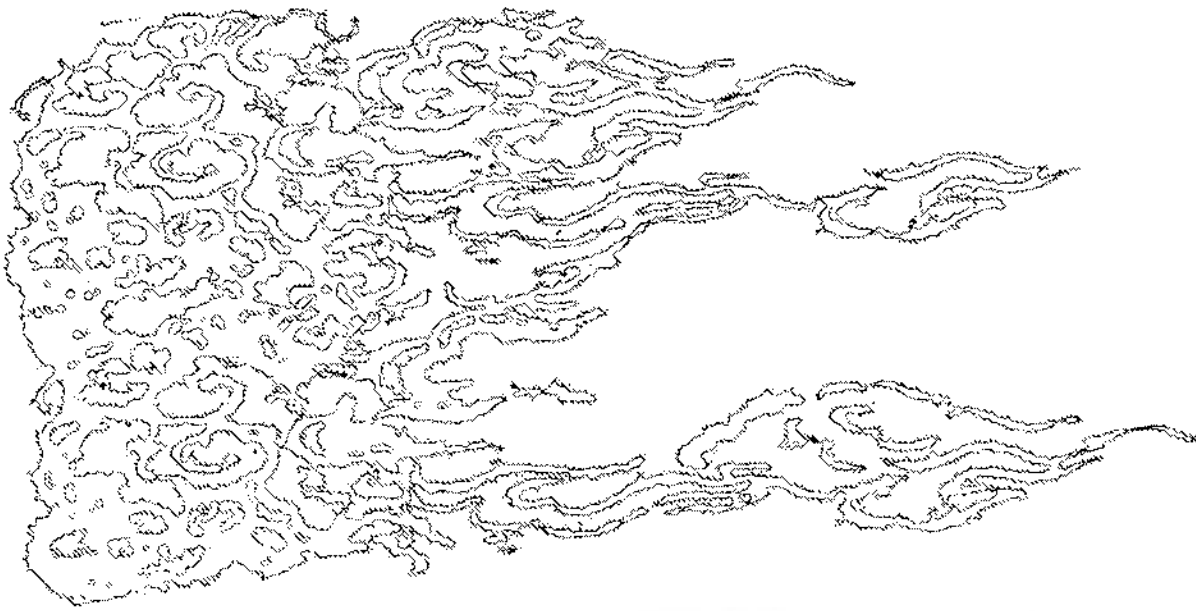
است که در خور نام انسانی نیست:

تو کز محنت دیگران بی‌غمی

نشاید که نامت نهند آدمی ۱۷

- غم غربت و تنهایی: «عرفان، تجلی التهاب

فطرت انسانی است که خود را اینجا غریب می‌یابد و با



بیگانگان، که همه موجودات و کائنات‌اند، همخانه. بازی است که در قفسی اسیر مانده و بی تابانه، خود را به در و دیوار می‌کوبد و برای پرواز بی‌قراری می‌کند و در هوای مالوف خویش، می‌کوشد تا وجود خویش را نیز که مایهٔ اسارت اوست و خود حجاب خود شده است، از میان ببرد»<sup>۱۸</sup>

- اندوه جدایی و درد هجران: «روح پاک چندین هزار سال در جوار قرب رب العالمین به صد هزار نازپرورش یافته بود، متوحش گشت، قدر انس حضرت عزت بدانست. نعمت وصال را که همیشه مستغرق آن بود و ذوق آن نمی‌یافت و حق آن نمی‌شناخت، بشناخت. آتش فراق در چانش مشتعل شد. دود هجران به سرش برآمد، گفت:

دی ما و می و عیش خوش و روی نگار

امروز غم و غریبی و فرقت یار  
در حال از آن وحشت آشیان برگشت و خواست تا  
هم بدان راه بازگردد.

عزمم درست گشت گزینجا کنم رحیل

خود آمدن چه بود که پایم شکسته باد»<sup>۱۹</sup>  
شوق دیدار و حزن: شوق دیدار یار با حزن و اندوه همراه است: «از نظر این دسته از صوفیان، شوق تا زمانی است که مشتاق از محبوب خود غایب است و آرزو می‌کند که به وصال محبوب برسد. وی در سفر قلبی خود، هرچه پیش تر می‌رود شوقش زیادتر می‌شود و شدت می‌یابد و با شدت یافتن شوق، حزن هم به وی دست می‌دهد.»<sup>۲۰</sup>

از عشق تو ای صنم غمم بر غم یاد

سودای توام مقیمم دم بر دم یاد<sup>۲۱</sup>  
- غم به معنی عشق و در مفهوم عرفانی آن، همان غم کهنی است که مایه تعالی روح و کمال انسانی است و در حقیقت زبان سخن گفتن عاشق با معشوق است:  
با یار نواز غم کهن باید گفت

با او به زبان او سخن باید گفت  
عشق آن خوشتر که با ملامت باشد  
آن زهد بود که با سلامت باشد<sup>۲۲</sup>

- غم عشق آسمانی است و هدیه آن جهانی: «مرغانی که امروز گرد دام مخنت می‌گردند و دانه محبت می‌چینند، گردن این دام و حوصله این دانه از عالمی دیگر آورده‌اند:

اصل و گهر عشق ز کانی دگر است

منزلگه عاشقان جهانی دگر است

و آن مرغ که دانهٔ غم عشق خورد

بیرون ز دو کون ز آشنایی دگر است<sup>۲۳</sup>  
انجام سخن این که، اندوه عشق تمام هستی را فرا گرفته است و ندای اشتیاق محبوب از تمام در و دیوار وجود به گوش می‌رسد: «دریغاً مگر آن بزرگ از اینجا گفت که اگر سینه‌ی کمترین مورچه بشکافی، چندان حزن عشق خدا از سینه او بدر آید که جهانی را پر گرداند.»<sup>۲۴</sup>

تعبیرات و واژه‌هایی دیگر هم به مفهوم «غم» آمده است: درد، داغ، گره، فرو بستگی، که معادل واژهٔ «عقده» در روان‌شناسی است<sup>۲۵</sup>، این تعبیرات در متون و اشعار عرفانی بسامد فراوانی دارد: داغ در شعر حافظ:

چون لاله، می‌ببین و قدح در میان کار

این داغ بین که بر دل خونین نهادیم

ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده‌ای

ما آن شقایقی که با داغ زاده‌ایم

پانوشته‌ها:

۱- مندور، دکتر محمد، در نقد ادب، مترجم، دکتر علی شریعتی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۰، مقدمه - ص ۳.

۲- طیبیان، سید حمید، فرهنگ لاروس، عربی به فارسی، ج ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۲.

۳- سجادی، سیدجعفر، فرهنگ معارف اسلامی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۷۲۸

۴- شعاری نژاد، دکتر علی اکبر، فرهنگ علوم رفتاری، تهران،

امیرکبیر، ۱۳۶۴، صص ۱۱۶ و ۱۸۳.

۵- ناصرالدین صاحب الزمانی، محمد حسن، کتاب روح بشر، تهران، موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ جیبی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۳.

۶- نمی‌دانند چرا؟ تهران، ۱۳۴۰، صص ۱۴۸-۱۴۷.

۷- آریان پور، امیرحسین، فروردیسیم با اشاراتی به ادبیات و عرفان، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۵۸.

۸- همان - صص ۲۵۵-۲۵۲ به اختصار.

۹- آموزگار، حبیب الله، تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید (۲ جلد)، انتشارات اقبال، چاپ هفتم، تهران ۱۳۷۰، ج دوم، ص ۴۹۵.

۱۰- منور، شیخ محمد، اسرار التوحید، به تصحیح دکترشفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۶، بخش اول، ص ۲۹۱.

۱۱- همانی، عین القضاة، تمهیدات، به تصحیح عقیق عیسان، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۹۴.

۱۲- حضرت علی (ع)، نهج البلاغه، (ق ۱/۳۳۱) صفات مومن.

۱۳- ابراهیمی، نادر، صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها، نشر گستر، چاپ اول - تهران، ۱۳۷۰ - ص ۲۸۵.

۱۴- فروزانفر، بدیع الزمان، ترجمه رسالهٔ قشیریه، انتشارات علمی و فرهنگی - تهران، ۱۳۶۷، صص ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۴، ۱۳۴.

۱۵- نذیر، احمد، مکاتیب سنایی، نشر فرزاد، ص ۹۸.

۱۶- نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره (۲-۳) پاییز ۱۳۶۹، صص ۲-۴ به اختصار.

۱۷- صاحب الزمانی، راز کرشمه‌ها، تهران، عطایی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۲.

۱۸- در نقد و ادب - مقدمه، ص ۷.

۱۹- نجم رازی، مرصاد العباد، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۸۹.

۲۰- پورجوادی، نصرالله، رویت ماه در آسمان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۳۴.

۲۱- تمهیدات - ص ۲۳۴.

۲۲- مرصاد العباد - صص ۸۱ و ۱۵.

۲۳ و ۲۴ - همان - صص ۲۳۴ و ۲۳۳.

۲۵- آریان پور، فروردیسیم با اشاراتی... ص ۱۳۴.